

زمان و آرزوها کتابهای تازه ای می آفرینند

مصاحبه با فرانسواز ساگان ترجمه رفیع غفارزادگان

قبلاً بله، اما حالا نه. پروست و داستایوفسکی نویسندگان بزرگی بودند. استعداد عظیم آنها در من وجود ندارد. من پانزده سال خودم را نویسنده متوسطی حساب می‌کردم. اگر چه عجیب به نظر خواهد آمد، اما بعد از به دنیا آمدن پسر، خودم را به گونه‌ای دیگر ارزیابی کردم. در این باره زیاد فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که نویسنده ضعیفی نیستم.

آیا نمی‌توانید بنویسید؟
آری ترسم، چون خیلی تنبل هستم، و دوست دارم دست به هیچ کاری نزنم. اما زمان و آرزوها کتابهای تازه‌ای می‌آفرینند و وقتی دست به قلم می‌برم دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند بازدارنده‌ام باشد.

آیا در سازمانهای ادبی - فرهنگی دوست و آشنا دارید؟

نه. اولها مانند هنرپیشه‌هایی که تازه شیروخ به کار کرده‌اند، همه از من رو برمی‌گرداندند و من مجبور می‌شدم با افراد دیگری ملاقات کنم. حالا به استثنای برنار فرانک که خیلی مورد علاقه‌ام است، با نویسندگان دیگر به ندرت ملاقات می‌کنم.

آیا دروغ می‌گویید؟
زود - زود. اما این نشانگر میل به دروغ‌گویی نیست. من بخاطر جلوگیری از وقوع حادثه‌ای ناخواسته یا اینکه قلب کسی را نشکسته باشم، مجبورم دروغ بگویم. البته در این عمل خیرخواهی بزرگی نهفته است و گرنه نه زندگی خانوادگی می‌توانست دوام بیاورد نه جامعه.

فکر می‌کنید آثار «ساگان» صد سال بعد هم خوانده شود؟

اگر در طول روز چیزی نخوانم احساس بدی به من دست می‌دهد. آیا صد سال بعد اصلاً کتاب خواهند خواند یا نه؟ مسأله این است! ... اما راستش را بخواهید برایم هیچ فرقی نمی‌کند صد سال بعد آثار مرا بخوانند یا نه. ادبیات و جاودانگی خیلی کم، توجه مرا به خود جلب می‌کند.

از خودتان برای انسانها چه چیز می‌خواهید به ارث بگذارید؟

خاطره‌های خوب. وقتی به گذشته‌ام فکر می‌کنم، سرم گیج می‌رود. زندگی من درست به زندگی نجات غریق‌ها می‌ماند. می‌شود گفت بخت همیشه مرا یاری کرده است. البته اگر چند حادثه‌راندگی و یکی دو ماجرای عشقی را در نظر بگیرم. و باید قبول کرد بدون آنها نیز می‌شد زندگی کرد.

پاریس - مجله «پاری ملج»

این طور مسائل را به دست فراموشی می‌سپارم. با افراد نزدیک خیلی مهربان هستم. آنها آن طور که به نظر می‌رسد کینه توز نیستند. فقط در درون ترس و وحشت دست و پا می‌زنند. ... در جیسم پول نمی‌ماند، آب می‌شود و می‌رود. بدخرج نیستم و همیشه سعی می‌کنم دیگران نیز از پولهایم استفاده کنند.

اغلب کسانی که دوست می‌داشتید این اواخر رخت از جهان بسته‌اند. به نظر می‌رسد که شما با رشته‌ظرفی به زندگی بسته شده‌اید.

به راستی هم خیلیها را راهی آن دنیا کرده‌ام. ... تنهایی، مرا نمی‌هراساند. برعکس سعی می‌کنم تنها باشم. از تنهایی فقط می‌توانم به وسیله عشق و محبت رهایی یافتم.

آیا می‌دانید فصل بعدی زندگی‌تان چگونه خواهد گذشت؟

گاهی اوقات همه چیز را با خوش بینی می‌نگرم و گاهی نیز بدبینی روی همه چیز را می‌پوشاند.

آیا شایماتی که درباره‌تان می‌گویند واقعیت دارد؟

اصلاً. عده‌ای می‌گویند پیر شده‌ام. ... من ظاهر را دوست دارم. مناسبت بین انسانها را آن گونه که به سادگی شکل می‌گیرد دوست دارم. به اسم من، ماجراهای عشقی هرگز اتفاق نیفتاده‌ای ساخته‌اند. از شنیدن آنها لذت می‌برم، اما زندگی من از افسانه‌هایی که درباره‌ام ساخته‌اند خالی است. زندگی من بسیار ساده است و به تنها چیزی که علاقه دارم ادبیات است و بس.

خودتان را نویسنده بزرگی حساب می‌کنید؟

خیر. البته نویسنده کوچکی هم نیستم. اگر چه عده‌ای در این ادعا مصر هستند. مدتی خودم نیز در این فکر بودم. اما استعداد من خیلی فراتر از آن چیزی است که خیلی‌ها فکر می‌کنند.

شما در جایی نوشته‌اید: «سالهای دور و درازی گذشت تا منتقدان اعتراف کنند من محصول تبلیغات ژورنالیستی نیستم»، آیا این شما را مأیوس می‌سازد؟

سال ۹۰ شما را محکوم کردند به شش ماه کار اجباری و ده هزار فرانک جریمه نقدی، حالا هم مثل اینکه شما را ...

مرا بخاطر مصرف مواد مخدر مقصر شناخته‌اند. بخاطر مصرف کمتر از دو گرم کوکائین در ماه! من در این باره هیچ وقت حرفی نزده‌ام.

احتمال زندان رفتن واقعیت دارد؟

اگر منطقی برخورد کنی. نیازی به زندان رفتن نمی‌ماند. اما کی می‌داند! می‌ترسند مرا مجبور به بستری شدن بکنند.

آیا موافقت خواهید کرد؟

هرگز! من بچه نیستم و اگر دلم خواست حق آن را دارم که خودکشی کنم. اما هنوز از دنیا بیزار نشده‌ام و زندگی را دوست دارم. اگر آزادی‌ام را سلب کنند، دست به اقدام جدی خواهم زد.

منظورتان از «اقدام جدی» چیست؟

برای اینکه زندان نروم به کشور دیگری مهاجرت خواهم کرد و یا دست به خودکشی خواهم زد. نمی‌توانم تحمل کنم که آزادی‌ام را سلب کنند. مرگ مرا نمی‌ترساند. اگر چه مرگ نزدیکانم باعث وحشت من می‌شود، اما ترسی از سرآوردن زندگی‌ام ندارم.

آیا در این باره با رئیس جمهور [فرانسوا میتران] صحبت کرده‌اید؟

به تازگی که به خانه جدید نقل مکان کرده بودم با من تماس گرفت. می‌گفت این موضوع چندان خوشایند نیست. ما به طور مرتب با هم تماس تلفنی داریم. اما صحبت‌هایمان اغلب درباره ادبیات است نه درباره سیاست و زندگی خصوصی.

موقعی که رئیس جمهور بخاطر بیماری بستری بودند به ملاقاتشان رفتید؟

سعی می‌کنم در این گونه موقعیتها با او روبرو نشوم.

شما همواره به اطرافیانتان خوبی کرده‌اید، آنها همیشه از محبت‌های شما بهره‌مند بوده‌اند. شاید شما یکی از سخاوتمندترین آدمها باشید، دوستانتان در مقابل رفتار شما چه عکس‌العملی نشان می‌دهند؟

من با هیچ کس جر و بحث نمی‌کنم.